



Psychoanalysis, anthropology and philosophical approach; Effective theoretical approaches in the development of the social concept of gender

Masoumeh Zarei¹ | Mansoureh Zarean²

1. Corresponding Author, Assistant Prof, Department of Gender and Social Sciences, Women and Family Studies Research Institute, University of Religions and denominations, Qom, Iran. E-mail: m.zarei@urd.ac.ir
2. Department of Social Sciences and Development Studies, Women Research Center, Alzahra University, Tehran, Iran. E-mail: m.zarean@alzahra.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 2023-09-17

Received in revised form:
2023-10-17

Accepted: 2023-10-22

Published online: 2023-11-11

Keywords:Psychoanalysis,
Anthropology, Parsons, de
Beauvoir, Gender

ABSTRACT

Purpose- This research aims to identify and describe the first theoretical approaches in the process of the formation of the concept of gender and shows that the conceptual distinction between sex and gender based on the background of Western thought was formed in a period of 70 years.

Methodology-With the theoretical perspective of Foucault's paleontology, the research follows the process of formation and the first appearances of the formation of the concept of gender to its formative foundation and shows what forces, theories and relationships Brind has organized the concept of gender. Paleontology is based on the concept of "possibility". In the sense that after the discovery of the first historical appearances of a phenomenon, the answer to the question is sought, how did this idea emerge?

Findings-Analyzing the description and analysis of feminist, psychoanalytical, philosophical ideas and the views of Parsons' work shows that anthropological findings and Freudian concepts are the focal point in gender discussions and connect other ideas about gender issues like a connecting link. The model of kinship structure in Strauss' perspective and the term women's exchange play an important role in feminist literature before and after Oakley. Although the philosophical approaches of Debois are understood in Heidegger's theoretical tradition, the influence of anthropology plays an important role in the formation of Debois's point of view. For these theories, it becomes the basis for conceptual distinctions in Oakley's opinion and the separation of the concept of gender from gender. Although the concepts of role and base of Parsonzi and his successors are also loaded on this theoretical platform and highlight the gender roles and their dependence on the social situations of the two sexes. Lacan also creates newer perspectives on gender by using the literature of Freud and Strauss, and Irigaray has newer answers to gender differences by criticizing the traditional ideas of psychoanalysis and philosophy. Finally, the psychoanalytic views of Freud, Lacan and Lévi-Strauss with an anthropological approach had a major contribution in the process of constructing gender and led to discredit the idea that gender inequalities are a natural and unchangeable reality.

Cite this article: Zarei, M., & zarean, M. (2023). psychoanalysis, anthropology and philosophical approach; Effective theoretical approaches in the development of the social concept of gender. *Iranian Journal of Anthropological Research*, 13(24), 235-249. doi: <http://10.22059/ijar.2023.363545.459836>



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <http://10.22059/ijar.2023.363545.459836>

روان‌کاوی، انسان‌شناسی و رویکرد فلسفی؛ رهیافت‌های نظری موثر در

تکوین مفهوم اجتماعی جنسیت

معصومه زارعی^۱ | منصوره زارعان^۲

۱. استادیار گروه جنسیت و علوم اجتماعی، پژوهشکده مطالعات زن و خانواده دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران؛ رایانامه: m.zarei@urd.ac.ir

۲. عضو هیات علمی گروه مطالعات علوم اجتماعی و توسعه، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران؛ رایانامه: m.zarean@alzahra.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	هدف - این پژوهش به هدف شناسایی و توصیف نخستین رویکردهای نظری در روند شکل‌گیری مفهوم جنسیت صورت گرفته است و نشان می‌دهد که تمایز مفهومی جنس و جنسیت مبتنی بر بستر اندیشه غرب در یک دوره ۷۰ ساله شکل گرفته است.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۲۶	روش‌شناسی - پژوهش با منظر نظری دیرینه‌شناسی فوکو، روند شکل‌گیری و نخستین ظهورات شکل‌گیری مفهوم جنسیت را تا بستر سازنده آن پیگیری می‌کند و نشان می‌دهد که برآیند چه نیروها، نظریه‌ها و روابطی، مفهوم جنسیت را سازمان‌دهی کرده است. دیرینه‌شناسی بر محور مفهوم «مکان» است. به این معنا که پس از کشف نخستین ظهورات تاریخی یک پدیده در پی پاسخ به این سوال است که چگونه این ایده امکان ظهور یافته است؟
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۷/۲۵	یافته‌ها - بررسی توصیف و تحلیل اندیشه‌های فمینیستی، روان‌کاوی، فلسفی و دیدگاه‌های کنش‌پارسونز نشان می‌دهد، یافته‌های انسان‌شناسی و مفاهیم فرویدی نقطه کانونی در بحث‌های جنسیت بوده و بسان حلقه متصله‌ای سایر اندیشه‌ها در باب مسائل جنسیت را به هم وصل می‌کند. الگوی ساختار خویشاوندی در دیدگاه استروس و اصطلاح مبادله زنان به خوبی در ادبیات فمینیستی قبل و بعد از اوکلی نقش مهمی ایفا می‌کند. رویکردهای فلسفی دوبار نیز اگر چه در سنت نظری هایدگری فهم می‌شود اما تاثیرپذیری از انسان‌شناسی در شکل‌گیری دیدگاه دوبار نقش مهمی ایفا می‌کند. برآیند این نظریه‌ها زمینه‌ساز تمایزات مفهومی در آرای آن اوکلی و تفکیک مفهوم جنس از جنسیت می‌شود. اگرچه مفاهیم نقش و پایگاه پارسونزی و اخلاف او نیز بر این بستر نظری بار می‌شود و نقش‌های جنسیتی و وابستگی آن به موقعیت‌های اجتماعی دو جنس را برجسته می‌سازد. لاکان نیز با بهره‌گیری از ادبیات فرویدی و استروس دیدگاه‌های تازه‌تری در بحث جنسیت خلق می‌کند و ایریگاری با نقد اندیشه‌های سنتی روان‌کاوی و فلسفه، پاسخ‌های جدیدتری به تفاوت‌های جنسیتی دارد. در نهایت این که دیدگاه‌های روان‌کاوی فروید، لاکان و لوی استروس با رویکرد انسان‌شناسی سهم عمده‌ای در روند برساخت‌گی جنسیت داشته و موجب شد تا این اندیشه را که نابرابری‌های جنسی واقعیتی طبیعی و غیرقابل تغییر است از اعتبار ببندازد.
کلیدواژه‌ها:	
روان‌کاوی، انسان‌شناسی، دیدگاه‌های کنش‌پارسونز، دوبوار، جنسیت	

استناد: زارعی، معصومه و زارعان، منصوره. (۱۴۰۲). روان‌کاوی، انسان‌شناسی و رویکرد فلسفی؛ رهیافت‌های نظری موثر در تکوین مفهوم اجتماعی جنسیت.

پژوهش‌های انسان‌شناسی/ایران، ۱۳ (۲۴)، ۲۳۵-۲۴۹. Doi: <http://10.22059/ijar.2023.363545.459836>



ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. © نویسندگان.

DOI: <http://10.22059/ijar.2023.363545.459836>

مقدمه

«جنسیت» به مثابه یک مفهوم نوین و تأثیرگذار در ادبیات جامعه‌شناسی و مطالعات جنسیت، با نام «آن اوکلی» و رادیکال فمینیست‌های موج دومی عجین شده است. تلاش مفهوم‌پردازانه فمینیست‌های موج دوم در مباحثی چون؛ «مردسالاری»، «آگاهی کاذب»، «دیالکتیک جنسی» (نک تانگ، ۲۰۱۴: ۵۰-۵۷؛ ۶۴-۶۶)، «مادریت طبیعی» و «مادریت اجتماعی» (همان، ۸۴-۸۲) و سایر دیدگاه‌های نظری در باب «باروری» و «میل جنسی» (تانگ، ۱۳۹۳: ۱۵۷-۱۶۷) تأثیر بسزایی در تقویت ایده نظام جنس و جنسیت داشت. در این دیدگاه‌ها سهم فرهنگ و اجتماع در ساخت زنانگی و مسائل مرتبط با آن برجسته شد و در قالب نظری به بار نشست.

برجسته‌سازی و توسعه مفهومی واژه جنسیت از سوی فمینیست‌ها در دهه ۷۰ (اوکلی، ۱۹۷۲: ۱۵۸-۱۵۹) موجب شد تا در بدو امر این مسئله به نظر رسد که تغییرات مفهومی این واژه محصول نظریه‌ورزی‌های فمینیستی است در حالی که مطالعه بستر تاریخی نشان می‌دهد که نظریه‌های اجتماعی مدرن - که فرد را محصول جامعه می‌دانست - تأثیر مهمی در اندیشه‌های فمینیستی و به ویژه در برساخت مفهوم جنسیت داشته است. فمینیست‌های موج دومی با بهره‌گیری از این سنت‌های نظری توانست بر قدرت جامعه در شکل دادن به ارزش‌ها و رفتارهای فردی تأکید کنند و این اندیشه که نابرابری‌های جنسی واقعیتی طبیعی و غیرقابل تغییر است از اعتبار بیندازد.

این مقاله نشان می‌دهد اگرچه تفکیک بین جنس و جنسیت در نظریه‌پردازی آن اوکلی نقش مهمی را در ایجاد سازه‌ی مفهومی جنسیت و برساخت زنانگی و مردانگی ایجاد کرد اما برآیند سه مثلث نظری «روان‌کاوی»، «انسان‌شناسی» و «فلسفی» نقش مهمی را در تکوین نظریه جنسیت به مثابه یک ساخت اجتماعی ایفا می‌کند. دیدگاه کارکردگرایی پارسونز و مفاهیم «نقش» و «پایگاه» در ادبیات او، در کنار این سه مثلث نظری تأثیر مهمی در دیدگاه‌های فمینیستی و در نتیجه طبیعت‌زدایی از مشاغل و موقعیت‌های دو جنس ایجاد کرد. این پژوهش به هدف شناسایی و توصیف نخستین رویکردهای نظری در روند شکل‌گیری مفهوم جنسیت صورت گرفته است.

ادعای ما در این مقاله این است که ریشه شکل‌گیری یا نقطه آغازین تکوین مفهوم جنسیت به مثابه یک ساخت اجتماعی در آرای فرویدی و در مفاهیم «عقده اودیپ» و مفهوم «ناخودآگاه» او قابل ردیابی است. این مفاهیم با تضارب آرا در دیدگاه‌های انسان‌شناسان و نیز ادبیات فلسفی دوبار زمینه‌ساز تمایزات مفهومی در آرای آن اوکلی و تفکیک مفهوم جنس از جنسیت می‌شود.

مقاله با بحثی مقدماتی پیرامون زمینه‌های تاریخی ادبیات فمینیستی و جنسیت آغاز می‌شود و در چهار محور اصلی ادعای خود را پی می‌گیرد. نمایندگان اصلی این تفکرات، فروید، لاکان و ایریگاری (روان‌کاوی)، مالینفسکی، استروس و ماگارت مید (انسان‌شناسی)، دوبار (رویکرد فلسفی) و برخی اندیشمندان فمینیستی است که آرای آنان در راستای ایده اصلی ارزیابی و تحلیل می‌گردند.

آنچه اهمیت و ضرورت چنین پژوهشی را موجه می‌کند این است که پژوهش‌های مطالعات جنسیت در بافت بومی بدون فهم و درک درستی از بستر اجتماعی و نظری شکل‌گیری نظریه‌های جنسیت ممکن نیست. نظریه‌پردازی و ایجاد رویکردهای متناسب بومی فرع بر توصیف و تبیین دقیقی از این نظریه‌ها است.

پیشینه پژوهش

آثار مختلفی در موضوع نظریه‌های جنسیت به نگارش درآمده است. رزمی تانگ در کتاب *درآمدی جامع بر نظریه‌های فمینیستی* (۱۹۸۹، ۲۰۱۴) و جوزفین دانون ۲ در کتاب *نظریه فمینیستی* ۳ (۲۰۰۰) با تقسیم رویکردهای نظری فمینیسم تحلیل‌های مناسبی از مباحث جنسیت در موضوعات مختلف از نگاه فمینیست‌ها داشته‌اند. جنسیت در این آثار به مثابه برساختی اجتماعی مفروض است و نویسندگان بدون بحث و بررسی پیشینه تاریخی شکل‌گیری مفهوم جنسیت، تحلیل‌های جنسیتی خود را از موضوعات مختلف فمینیست‌ها در آثارشان دنبال کرده‌اند.

استیو جکسون ۴ در کتاب *نظریه‌های فمینیستی معاصر* ۵ (۱۹۹۸) با تقسیم‌بندی متفاوت با تانگ و دانون، توصیف و تحلیلی جامع از نظریه‌های فمینیستی دارد. وجه امتیاز اثر استیون این است که در خلال بحث‌های نظری، تضارب آرا و ابهام‌های نظری مفهوم جنسیت در میان نظریه‌پردازان فمینیست را به خوبی تشریح می‌کند. مطالعه این کتاب، مخاطب را به این نتیجه می‌رساند که به‌رغم اتفاق نظر نظریه‌پردازان فمینیسم در دوران معاصر که جنسیت را مفهومی برساخت می‌دانند، ادبیات و مبانی نظری تقابل میان «جنس» و «جنسیت» در میان این نظریه‌پردازان با ابهاماتی جدی روبه‌رو است.

رویکرد استفانی گرت ۶ (۱۳۸۸)، امی وارنون ۷ (۲۰۰۵) و ماری هولمز ۸ (۲۰۰۹) در آثارشان در قالب جامعه‌شناسی جنسیت می‌گنجد. بررسی واقعیت‌های مختلف اجتماعی چون آموزش، ازدواج، بهداشت و مراقبت، سیاست از چشم‌انداز جنسیت دغدغه این نویسندگان می‌باشد.

مقاله کلاسیک مبادله زنان (روبین ۹، ۱۹۷۵) و *طبقه‌بندی تاریخی مفهوم جنسیت* (اسکات ۱۰، ۲۰۰۱) در مقایسه با آثار پیشین، رویکرد انتزاعی‌تری به مباحث نظری جنسیت دارند. روبین می‌کوشد تا با استفاده از نظریه‌های انسان‌شناسی و مارکسیستی به تعریف کامل‌تری از نظام جنس / جنسیت دست یابد. روبین با خوانش ایجابی از نظریه خویشاوندی استروس و مبادلات اقتصادی مارکس باور دارد که نظام فرهنگی اجتماعی جوامع، نوعی مفاهیم فرهنگی را بر فرایندهای زیست‌شناختی تحمیل می‌کند و زنانگی را به صورت واقعیتی اجتماعی، برساخت می‌کند.

به باور اسکات نیز، جنسیت اگرچه موضوعی جدید است که بخش جدیدی از مطالعات تاریخی در موضوعات مختلف را توصیف می‌کند اما قدرت تحلیلی برای پرداختن و تغییر پارادایم‌های موجود تاریخی را ندارد.

پژوهش حاضر با توجه به مطالعات پیشینی، تلاش می‌کند روند تاریخی شکل‌گیری مفهوم جنسیت در بستر نظریه‌های اجتماعی معاصر را تبیین کند و این اندیشه را که مفهوم جنسیت، ابداع نظریه‌های فمینیستی موج دوم است، به چالش کشد. نشان دادن براینده نظریه‌های اجتماعی معاصر در شکل‌گیری مفهوم جنسیت و به کارگیری مفاهیم مختلف در این نظریه‌ها برای نیل به تکوین مفهوم جنسیت، نوآوری این پژوهش است.

- 1 feminist thought a comprehensive introduction
- 2 Josephine Donovan
- 3 Feminist Theory
- 4 Stevi Jackson
- 5 Contemporary Feminist Theories
- 6 Stephanie Garrett
- 7 Emi Wharton
- 8 Mary Holmes
- 9 Rubin
- 10 Scott

روش‌شناسی

روند تکوین مفهوم اجتماعی جنسیت در بستر تاریخی با استفاده از نظریه دیرینه‌شناسی فوکو پیگیری می‌شود. اصطلاح «دیرینه‌شناسی» برای متمایز ساختن تحلیل‌های فوکو از روش‌های مرسوم پژوهش تاریخی است. این اصطلاح بیانگر سطح تحلیل متفاوتی است که توجه آن نه به تاریخ افکار و عقاید بلکه معطوف به زمینه‌ها و شرایطی است که در آن یک سوژه به صورت ابژه‌ی ممکن برای دانش درمی‌آید. هدف روش‌شناسی جدید فوکو، تحلیل چگونگی زایش علم و یا پیشرفت علمی با تکیه بر مستندات تاریخی نیست بلکه در پی پروراندن فهمی از زمان کنونی است.

در روش دیرینه‌شناسی برای پاسخ مسئله‌ای در زمان حال به تاریخ مراجعه می‌شود تا ظهورات یک ایده یا پدیده در دل تاریخ کشف شود. (فوکو، ۱۳۸۱: ۶) بنابراین اولین گام دیرینه‌شناس کشف نقطه‌های آغازین یک پدیده است. فوکو به‌خلاف تاریخ‌نگاری سنتی درصدد است تا از کنار هم قرار دادن مجموعه نیروها و روندهای ناهمگون و متکثر نحوه پیدایی آن ایده یا پدیده را توصیف کند. در واقع برآیند پیدایی هر ایده یا پدیده مجموعه از نیروهایی متکثر و گاه متضاد است که تاریخ‌نگاری سنتی با تقلیل آن‌ها به یک لحظه، واقعه و یا علت در تاریخ، مجموعه این‌ها را نادیده می‌گیرد.

در این مقاله با رویکرد دیرینه‌شناسی، روند شکل‌گیری و نخستین ظهورات شکل‌گیری مفهوم جنسیت را تا بستر سازنده آن پیگیری می‌کنیم و نشان می‌دهیم که برآیند چه نظریه‌ها و روابطی، مفهوم جنسیت را سازمان‌دهی کرده است.

یافته‌های پژوهش

زمینه‌های تاریخی

صورت‌بندی گفتمانی جنسیت، محصولی متمایز و الگوبندی ویژه‌ای از افکار انتقادی است که از زمان موج اول فمینیستی در دهه ۱۸۵۰ شکل گرفته و محیط و زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و تاریخی و نیز شخصیت و سرگذشت نظریه‌پردازان در آن تاثیرگذار است. ادبیات موج اول فمینیستی نخستین جوانه‌های فکری در مورد زنان بود که با بن‌مایه‌های فکری فلسفی لیبرالیسم به تاثیر محیط و آموزش بر موقعیت اجتماعی زنان باور داشت و فرصت‌های شهروندی و اقتصادی برابر زنان با مردان را دنبال می‌کرد. (تانگ، ۱۳۸۷: ۱۶) قالب کلاسیک این نگرش را باید در استیفای حقوق زنان^۱ اثر مری ولستون کرافت و انقیاد زنان^۲ اثر جان استوارت میل یافت.

جان استوارت میل^۳ (۱۸۷۳-۱۸۰۶) در قرن نوزدهم در دفاع از حقوق زنان، تاثیر فرهنگ و باورهای مردانه در ساخت زنانگی را در کتاب «انقیاد زنان» (۱۸۶۹) مطرح کرد. به باور میل «آنچه را امروز طبیعت زنانه می‌نامند، چیزی یکسره تصنعی است زیرا محصول سرکوب در بعضی جهات و تشویق و ترغیب در جهاتی دیگر است.» (میل، ۱۳۷۹: ۳۲) او شواهدی از ادعاهای مشابه در مورد نظام‌های سلطنتی مطلق و یا سلطه اربابان بر بردگان را نشان می‌دهد که در گذر تاریخ دستخوش تزلزل شده است و با استدلال‌های مشابه به نوعی طبیعی بودن سلطه مردان بر زنان را رد می‌کند. (همان، ۱۷-۱۸) به تعبیر کانل این استدلال جان استوارت که «اگر مردان در هر شرایطی و با هر محدودیتی، حق رای دارند، توجیهی برای نپذیرفتن حق رای زنان تحت شرایط مشابه وجود ندارد.» مبتنی بر برابری دو جنس بود. (کانل، ۱۹۸۷: ۲۵)

1 A vindication of the right of women

2 The subjection of women

3 John Stuart Mill

دیدگاه کرافت در قرن هجدهم در نقد فروتری طبیعت خردورز زنان از دیگر نمونه‌های مثال‌زدنی است. کرافت در کتاب «استیفای حقوق زنان» در باور روشنگری به فردگرایی شریک است. از نظر او یکی از نتایج تفکر زنان این است که خودتعیین‌بخشی آن‌ها را تسهیل و آنان را قادر می‌سازد که خودشان فکر کنند چه کسانی می‌خواهند باشند و زندگی‌شان را خودشان کنترل کنند. (دانون ۱، ۲۰۰۶: ۲۶) هر چند دیدگاه‌های کرافت در مورد تحریف شخصیت اخلاقی زنان که ریشه در آموزه‌های حقوق طبیعی عصر روشنگری داشت، تفاوت‌های زن و مرد را متأثر از شرایط بیرونی می‌دانست (تانگ، ۱۳۸۷: ۳۵-۳۷) اما کرافت و میل هر دو در این قصه که فردیت زنان به مثابه انسان باید در نظر گرفته شود، مشترک بودند. به‌واقع تقدم فرد بر جامعه نقش مهمی در نقد و بازسازی اندیشه‌های فمینیستی کلاسیک داشت و کرافت و میل هر دو از چهره‌های این رویکرد کلاسیک هستند.

این دیدگاه‌ها در موج اول فمینیسم و در کنوانسیون سنکافالز (۱۸۴۸) در قالب دکترین «حقوق برابر» و ادعای شهروندی زنان مطرح شد. (کانل، ۱۹۸۷: ۲۴-۲۵؛ دانون، ۲۰۰۶: ۲۱)

دیدگاه‌های متفکران قرن هجدهمی در بهره‌مندی زنان از حقوق طبیعی و نیز فعالیت‌های زنان در موج اول فمینیستی پایه بحث‌های نظری «برابری» را بنا نهاد. به تعبیر کانل مفهوم حقوق برابر در این دوره زمانی به نوع دیگری از پرسش منجر شد: اگر فرودستی و نابرابری زنان روندی ذاتی و عادلانه نیست، چگونه به وجود آمده است؟ این پرسش‌ها، سؤالاتی تجربی بود که در چارچوب اخلاق‌گرایی سکولار، سؤالاتی تجربی درباره «جامعه» محسوب می‌شد. (کانل، ۱۹۸۷: ۲۵) از این رو کانل، پیامد منطقی دکترین حقوق برابر در موج اول فمینیستی را علم اجتماعی جنسیت می‌داند.

همزمانی دیدگاه‌های میل در قرن نوزدهم با موج اول فمینیستی، شاید علتی بود که نتوانست جرقه مفهوم‌پردازی جنسیت را در جریان موج اول ایجاد کند. جنبش فمینیسم نیاز به گذر زمان داشت تا با عبور از اهداف فمینیست‌های لیبرال تمرکز اصلی از رویکردی عمل‌گرایانه و ناظر به حوزه عینی را به سمت دیدگاه‌های نظری و آکادمیک تغییر دهد. از این رو سهم اصلی نظریه‌پردازی پیرامون جنسیت و تفکیک نظام جنس و جنسیت از رهاوردهای نظری فمینیست‌های رادیکال در موج دوم به شمار می‌رود.

در فاصله زمانی موج اول تا موج دوم فمینیستی که مسیر به سمت نظریه‌پردازی تغییر کرد، بهره‌گیری از مفاهیم و ادبیات نظری در سایر حوزه‌های دانشی، زمینه‌پردازش‌های مفهومی را برای فمینیست‌ها ایجاد کرد. نظریه «روانکاوی فروید و لاکان»، «مطالعات انسان‌شناسی»، «نظریه کنش پارسونز» و مفاهیم محوری «نقش» و «پایگاه» که تاثیر ساختارهای اجتماعی بر ساخت فردیت را مورد توجه قرار می‌داد، در روند ساخت نظری جنسیت تاثیر بسزایی داشتند.

رویکرد روان‌کاوی

روان‌کاوی از نخستین رویکردهای نظری است که بحث‌های فراوانی را در مورد مباحث جنسیت ایجاد کرد. دریافت فروید از نقش‌های زنان و مردان در خانواده و روندی که از طریق آن نوزاد به نقش‌های تعیین شده اجتماعی می‌رسد، مبنایی برای تحلیل نظام اجتماعی جنسیت ایجاد کرد که به‌رغم انتقادهای گسترده فمینیست‌ها، همچنان مورد اقبال خوانش‌های متفاوت فمینیستی است. فروید در مقاله «میل جنسی نوزاد»، نظریه معروف خود درباره مراحل رشد روانی - جنسی کودک را بسط داد. از نظر فروید کودکان چند مرحله مشخص رشد روانی - جنسی را از سر می‌گذرانند و خلق و خوی هر شخص بالغ محصول نحوه از سر گذراندن

این مراحل است. دختر و پسر به این دلیل که (در نتیجه شکل اندام خود) تجربه متفاوتی از میل جنسی خود دارند در نهایت از نقش‌های جنسیتی متضاد با یکدیگر برخوردار می‌شوند. (تانگ، ۱۳۸۷: ۲۲۸)

نقطه عطف نمایش جنسی روانی برای کودک در دیدگاه فروید، حل عقده‌های اودیپ و اختگی است. طی این مرحله، چیزی که فروید آن را «فراخود» می‌نامد در فرد شکل می‌گیرد. فراخود به معنای درونی شدن ارزش‌های پدر در پسر است که نوعی وجدان اجتماعی مردسالار به شمار می‌رود. چرا که پسران عقده‌های اودیپ و اختگی را با موفقیت حل می‌کنند و از فراخودی کاملاً قوی برخوردار می‌شوند. (فروید، ۱۴۰۰: ۱۷۹-۱۸۰) اما تجربه عقده‌های اودیپ و اختگی در مورد زنان یکسره با مردان تفاوت دارد. تفاوتی که به اعتقاد فروید موجب می‌شود رسیدن دختران به میل جنسی بهنجار در دوران بزرگسالی به مراتب دشوارتر از پسران باشد و آن‌ها به دلیل برخوردار شدن از فراخودی ناقص و نابالغ حالت‌های مختلفی از نابهنجاری مانند انزجار از زنانگی خود، خودکم بینی و نخوت، تقلید از صفات مردان در شیوه زیست خود و رفتارهای کمتر اخلاقی را بروز دهند. (تانگ، ۱۳۸۷: ۲۲۹-۲۳۲) فروید به صراحت تأثیر عامل زیست‌شناختی و تاثیرات محیطی رشد جنسی را در شکل‌گیری فراخود مطرح می‌کند. (فروید، ۱۴۰۰: ۱۸۰) از نظر فروید امکان ایجاد فراخودی قوی در مرد به ظهور صفاتی منتهی می‌شود که معرف مردم متمدن است و نیز پایین بودن سطح اخلاقی و تمدنی زنان ناشی از این واقعیت بیولوژیک است که زنان قزیب ندارند.

تبیین‌های فروید ضمن نقدهایی که از سوی جریان‌های زنانه‌نگر داشت، و فروید را به زیست‌شناسی‌گرایی متهم می‌کرد که عملاً زندگی اجتماعی زنان را محدود می‌کند، از دو جهت به یکی از اجزای مهم نظریه جنسیت تبدیل شد: نخست آن که، هویتی را مطرح کرد که اگرچه با زیست‌شناسی مرتبط بود، با این وجود به تصورات زیست‌شناسی در رابطه با هویت‌های والدین بستگی داشت. فروید با رهایی زن و مرد از جبر بیولوژیکی سخت‌گیرانه، هویت روانی جنسی را به صورت رابطه‌ای در حال رشد می‌دانست. این رابطه در دیدگاه فروید مبتنی بر رشد بلوغ جنسی روانی بود اما در خوانش‌های نوفرویدی مباحث فروید بیشتر سویه‌های نمادین به خود گرفت. (تانگ، ۱۳۹۳: ص ۲۴۱-۲۴۳ و دوبار، ۱۳۸۲: ص ۸۶) در این برداشت قدرت فرهنگی فالوس مرد فقط در رابطه با فقدان فالوس یا اختگی زنانه مهم بود. این برداشت از نسبیّت روان‌های مردانه و زنانه، نظریه جنسیت را تحت تأثیر قرار داد. (اسمیت، ۱: بی تا)

دیگر اثر تحلیل فرویدی پیامدهای اجتماعی این روند بود. با این که فروید در نظریه خود تبیین‌های زیست‌شناختی روان‌شناسی را به کار برد اما روانکاوی فرویدی گزارش‌های دقیقی از زنانگی و مردانگی به‌عنوان اشکال روان‌شناختی ساخته‌شده توسط فرآیندهای اجتماعی ارائه کرد. به عقیده فروید ارکان وجه متعالی انسان (دین، اخلاق و حس اجتماعی) در تکامل نوع انسان و از عقده پدر حاصل شده‌اند. دین و قیدوبندهای اخلاقی از فرایند مهار عقده اودیپ و حس اجتماعی از لزوم برطرف کردن رقابتی که در این فرایند باقی بود (فروید، ۱۴۰۰: ص ۱۸۳)، لوازم اجتماعی تأثیر گذار در رشد روانی جنسی کودکان است. به بیانی فروید اگرچه تبیین‌هایی زیست‌شناختی ارائه می‌کرد اما منطق روش‌های او ناگزیر به سمت امر اجتماعی منتهی شد. (کانل، ۱۹۸۷: ۲۵)

دیدگاه روان‌کاوی فروید در دهه پنجاه با رویکردهای پساساختارگرایانه لاکان در هم آمیخت. بسط لاکانی از نظریه تفاوت جنسی فروید حوزه‌های جدیدتری از بحث را در مطالعات جنسیت گشود. حوزه مطالعات جنسیت در دهه هفتاد بر جنبه‌های اجتماعی متمرکز بود و تاثیرات اجتماعی و خانوادگی را در تربیت و هویت بررسی می‌کرد. روانکاوی لاکانی با برقراری پیوند حیاتی سوژکتیویته با ناخودآگاه و زبان و نیز با تلقی تفاوت جنسی به عنوان چیزی که در سطح ناخودآگاه ساخته می‌شود به این جریان کمک کرد. (هومر، ۱۴۰۰: ۱۳) در آرای لاکان، نظم نمادین ریشه در نظام نشانه‌شناختی فرهنگ و زبان دارد. از این رو روند جامعه‌پذیری و عملکرد درست افراد یک جامعه منوط به این است که نظم نمادین جامعه را از طریق زبان در ضمیر ناخودآگاه خود حک کنند و هر چه بیشتر

به قواعد زبانی جامعه تن دهند. مادام که افراد با زبان نظم نمادین سخن بگویند و نقش‌های جنسیتی و نقش‌های طبقاتی آن را درونی‌سازی کنند جامعه به شکل کمابیش ثابت خود را بازتولید می‌کند. (تانگ، ۱۳۹۳: ۳۵۰)

در هم‌تنیدگی روان‌کاوی و اجتماع در ساخت جنسیت، نقطه عطف تحول در دیدگاه‌های جنسیتی بود. البته نظام نشانه‌شناختی نمادین لاکانی متأثر از انسان‌شناسی لوی استروس بود که انتظام هر جامعه را در مجموعه‌ای از نشانه‌ها و آیین‌ها و نقش‌های وابسته به هم می‌دانست. همچنین در یک رابطه دیالکتیکی، رویکردهای انسان‌شناسی به نحو ایجابی و سلبی از ادبیات روان‌کاوی عقده اودیپ و ناخودآگاه در تبیین نظام اجتماعی جنسیت در جوامع ابتدایی استفاده می‌کردند.

رویکرد انسان‌شناسی

سازوکارهای جنسیتی در آرای انسان‌شناسی مالینفسکی در نگاهی متفاوت با فروید در متن فرهنگ صورت‌بندی می‌شود. نظام جنسیتی مقوله‌ای فرهنگی است و هر جامعه‌ای دارای یک نظام جنس جنسیتی است؛ مجموعه‌ای از تمهیداتی که به موجب آن تمایلات بیولوژیکی جنسی را با مداخله انسانی و اجتماعی به محصولات انسانی تبدیل می‌کند. (روبین، ۱۹۷۵) از این رو ازدواج گروهی، توتمیسم، پرهیز از مادر زن و جادو، هیچ یک در «ناخودآگاه» رخ نمی‌دهد. همه این وقایع یکسره فرهنگی هستند که تحلیل نظریه‌پردازان از آن به نوعی تجربه نیاز دارد که نمی‌توان در اتاق مشاوره به دست آورد. اصطلاحات روان‌کاوی چون «عقده» و «سرکوب» به معنایی کاملاً تجربی و در متن اجتماع در ادبیات مالینفسکی به کار گرفته می‌شود. به عقیده او همه نمایش فرویدی در چارچوب مشخصی از سازمان اجتماعی و در محدوده خانواده متشکل از والدین و فرزندان اجرا می‌شود. از این رو عقده خانواده؛ مهمترین پدیده روان‌شناختی فرویدی بازده تاثیرگونه مشخصی از طبقه اجتماعی بر ذهن است. (مالینفسکی، ۱۳۸۷: ۲۰)

این نوع برداشت فرهنگی از نظام جنسیتی در الگوی مادرتباری سریان دارد (همان، ۲۶) علاوه بر این، عوامل اجتماعی مهر مادری حکایت از ترکیب توامان زمینه‌های زیست‌شناختی و اجتماعی دارد. مهر مادری آرمانی اخلاقی، دینی و حتی هنری تمدن است و زمینه زیست‌شناختی و انگیزه‌های غریزی مادر از سوی جامعه تقویت و تایید می‌شود. (همان، ۳۴) تصویرسازی انسان‌شناسان از سازمان اجتماعی جنسیت در جوامع ابتدایی و به طور خاص بینشی که رنگ و بوی مادرسالارانه داشت، تصویری از جامعه آرمانی در رویکرد فمینیسم فرهنگی ایجاد کرد که اساساً ارزش‌های زنانه آن را هدایت می‌کند. دانون، ۲۰۰۶: ۴۸ بهره‌گیری فمینیست‌ها از یافته‌های انسان‌شناسان که مسائل جنسیت را در ارتباط با فرهنگ تحلیل می‌کردند در نظریه‌پردازی‌های لوی استروس (۱۹۰۸-۲۰۰۹) و مارگارت مید (۱۹۰۱-۱۹۷۸) به اوج خود رسید.

عمده پیوند استروس با فمینیسم و جنسیت ریشه در یافته‌ها و تحلیل او از شبکه‌های خویشاوندی در جوامع ابتدایی دارد. استروس قائل است که یک ساختار «ناخودآگاه» منفرد در پس تمام خویشاوندی‌ها و روابط اجتماعی قرار دارد. همچنین در نظام‌های خویشاوندی دادو ستد افراد واقعی در قالب ازدواج نیست بلکه فرایند تبادل نمادین است. (هومر، ۱۴۰۰: ۱۳) به این معنا که آنچه در این فرایند اهمیت دارد مبادله آدم‌های واقعی - زن‌ها - نیست، بلکه شیوه تبدیل زن‌ها به نشانه‌ها و عملکردشان در چارچوب نظام تبادل نمادین است. (همان، ص ۵۶) به این معنا که ساختار ناخودآگاهی در کار است که موقعیت‌های اجتماعی مردم را تعیین و روابطشان را تنظیم می‌کند بدون این که از آن باخبر باشند.

فراوری از صورت‌های ظاهری و رسیدن به نظم برتر در آرای استروس، ریشه در مباحث روان‌کاوی فروید در مورد ناخودآگاه دارد با این تفاوت که ناخودآگاه در اندیشه استروسی برحسب محتوای عاطفی پنهانی فرویدی از افراد انسانی تعبیر نمی‌شود بلکه تاکیدش

بر ناخودآگاه متوجه «ساختارهای منطقی و ناآگاهانه ذهن‌شان» می‌باشد. (ریتزر، ۱۳۷۴: ۵۴۸) استروس ازدواج و خانواده را اموری فرهنگی می‌داند و آن را نقطه آغاز جدایی فرهنگ از طبیعت و شکل‌گیری جوامع انسانی می‌داند. به واقع استروس بنیادی نمادین برای تبادل اجتماعی قائل است. (همان، ۴۱۸)

دیدگاه‌های استروس به طور گسترده‌ای منشا تحلیل‌های مختلف در حوزه زنان و جنسیت را فراهم کرد. روبین، انسان‌شناس فمینیست، با توضیح لوی استروس در «مبادله زنان» (۱۹۷۵) ورود یافته‌های انسان‌شناسی به حوزه جنسیت را تقویت کرد. روبین با استناد به کاستی‌های مارکسیستی و فرویدی در تفکر درباره زنان و مردان، بر ویژگی سلسله‌مراتبی رابطه زن و مرد به عنوان عنصری از آنچه انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان به آن جنسیت می‌گویند، تأکید کرد. به تعبیر روبین فرودستی زنان را می‌توان به مثابه محصول از روابطی دانست که جنسیت توسط آن سازماندهی و تولید می‌شود. در اثر استروس صریحاً خویشاوندی به عنوان تحمیل سازمان فرهنگی بر حقایق بیولوژیکی تولیدمثل در نظر گرفته شده است. به تعبیر روبین، سوژه انسانی در آثار لوی استروس نه انسانی انتزاعی بلکه سوژه‌ای مردانه یا زنانه است از این رو می‌توان سرنوشت اجتماعی متفاوت دو جنس را ردیابی کرد. از نظر گیل روبین از آنجایی که لوی استروس جوهره نظام‌های خویشاوندی را در مبادله زنان می‌داند، نظریه‌ای ضمنی در مورد ستم جنسی می‌سازد. (روبین، ۱۹۷۵) چنانکه جولیت میچل نیز همصدا با روبین آن را نشانه منش مردسالارانه جامعه انسانی می‌داند. (تانگ، ۱۳۸۷: ۲۷۳)

دومین تحلیل روبین از یافته‌های استروس این است که این شرکا هستند، نه هدایا (زنان)، که مبادله متقابل به آنها قدرت شبه عرفانی پیوند اجتماعی می‌دهد. مناسبات چنین نظامی به گونه‌ای است که زنان در موقعیتی نیستند که به مزایای گردش خود پی ببرند و این مردان هستند که از محصول چنین مبادلاتی در سازمان اجتماعی بهره‌مند می‌شوند. (روبین، ۱۹۷۵) از نظر روبین «مبادله زنان» مفهومی فریبنده و قدرتمند است. از این جهت که سرکوب زنان را به جای زیست‌شناسی، در درون نظام‌های اجتماعی پی می‌گیرد.

جولیت میچل که خود برداشت‌هایی نمادین از اودیپ داشت، با همگرایی دیدگاه اودیپ و و در نقد لوی استروس قائل است: اگر روابط جنسی در چارچوب خانواده طبیعی مجاز باشد و حتا تشویق شود، آن خانواده انگیزه‌ای برای گسترش محدوده تنگ خود و ایجاد اتحادهای مولد میان خود و سایر خانواده‌های طبیعی ندارد تا از این راه شبکه گسترده‌ای که ما به آن «جامعه» می‌گوییم به وجود آید. (تانگ، ۱۳۸۷: ۲۷۳) میچل با این که قاعده مبادله زنان را در ژرفای ناخودآگاه فرد می‌داند که در مرحله دردناک حل عقده اودیپ تجلی می‌کند. (همان)

آثار مارگارت مید از دیگر مطالعات انسان‌شناسی است که با بحث پیرامون «نقش‌های جنسی»، جرقه اولین نظریه‌های تاثیرگذار درباره جنسیت را ایجاد کرد. مید با توصیف جوامع غیرغربی مشاهده کرد که در آن مردان وظایفی را انجام می‌دهند که غربی‌ها ممکن است آن‌ها را «زنانه» بدانند و بالعکس. مید تغییرات زیادی را در وظایف و نقش‌های جنسی مردان و زنان در پرفروش‌ترین پژوهش‌های خود چون سن بلوغ در ساموآ (۱۹۲۸) توصیف کرد.

مید در توصیف این جوامع تقسیم جنسی کار را در موارد محدودی که به حوزه توانایی‌ها و ویژگی‌های عاطفی دو جنس است، مورد بحث قرار می‌دهد (مید، ۱۳۹۹: ۶۶-۶۷) تفاوت میان پایگاه ۲ و موقعیت‌های متمایز مردان و زنان از توصیف‌های مید برداشت نمی‌شود. اظهارنظرهای اندک مید در باب تقسیم جنسی کار، سلسله مراتب میان دو جنس را به پرسش نمی‌گیرد بلکه از نظر مید این

مراتب موجه است. او این تقسیم را به نقش‌های تولیدمثلی و تفاوت‌های جسمانی بین دو جنس نسبت می‌دهد. (اعزازی، ۱۳۹۳: ص ۱۶۰-۱۶۱) مطالعات مید در مورد جوامع قبیله‌ای و پیشاصنعتی (۱۹۳۵) با تحولات جامعه‌شناسی و نظریه «ساختار کنش اجتماعی» پارسونز (۱۹۳۷) همزمانی داشت (نک به ریتزر، ۱۳۷۷، شکل ۱-۸ روی داده‌های مهم در سنت روشنفکری فمینیستی) و مفاهیم «پایگاه» و «نقش» در مطالعات پارسونزی، در تکوین این نظریه که اجتماع و محیط بر ساخت نقش‌های جنسیتی تاثیرگذار است، تاثیرگذار بود.

بر این اساس کنشگر در درون نظام اجتماعی پارسونزی نه برحسب اندیشه‌ها و اعمال بلکه برحسب موقعیت کنشگر در نظام اجتماعی به عنوان یک رشته منزلت‌ها و نقش‌ها تشخیص داده می‌شود. از این منظر کل جامعه و نهادهای مختلف آن را می‌توان شبکه‌ای از نقش‌های منزلتی/پایگاهی به شمار آورد که هریک با هنجارها و ارزش‌های جا افتاده اداره می‌شوند. (کرایب، ۱۴۰۰: ۵۷) واژه برساخت، مفهومی ضمنی و تاثیرگذار در ادبیات نظری نقش و منزلت پارسونز به شمار می‌آید چرا که انتساب نقش‌های زنان و مردان به مقوله فرهنگ بسیار پررنگ تر از تمایزات بیولوژیک است. (نک؛ میشل، ۱۳۷۶: ۱۷-۱۸؛ الیوت و ترنر، ۱۳۹۳: ۶۵۵)

رویکرد فلسفی

خاستگاه دیگر شکل‌گیری نظریه‌های جنسیت، منابع فلسفی و ادبی بود. سیمون دوبوار (۱۹۰۸-۱۹۸۶) فیلسوف فرانسوی در کتاب «جنس دوم» (۱۹۴۸-۱۹۴۹) نوشت: «زن متولد نمی‌شود بلکه زن می‌شود.»^۱ این بحث که زنان به جای اینکه به دنیا بیایند، ساخته می‌شوند، محور اصلی توسعه نظریه‌های جنسیت بوده است. این توصیف از ساخت زنانگی نظریه‌های مارکسیستی، فرویدی، ادبی و انسان‌شناسی را مورد بحث قرار می‌داد که در واقع رفتار زنان را تعیین می‌کرد. از نظر او زنان بر خلاف مردان، بر اساس نگاه مردان نسبت به خود عمل می‌کنند، نه بر اساس روشی که خود به آن باور دارند. این تحلیل دوبوار مبتنی بر فلسفه پدیدارشناسی و اگزیستانسیالیسم^۲ است که رشد سوژه یا خود فردی را در رابطه با یک شی یا «دیگری» به تصویر می‌کشد.

در فلسفه اگزیستانسیالیستی، خود در یک تنش همیشگی بین سطح شی‌انگاشته وجود و بُعد خلاق و استعلایی وجود قرار دارد. زندگی در سطح شی‌انگاشته، زندگی غیراصیل و غیر واقعی است. خود اصیل در مقابل خود غیراصیل قرار دارد. (هایدگر، ۱۹۶۷: ۱۹۹۶) خود اصیل از نظر هایدگر نیازمند خودتحقیق است تا بتواند به حداکثر بالقوگی‌اش دست یابد. در تبیین هایدگری، خود اصیل به وجه غیراصیل قلمرو عمومی جذب می‌شود و تلاش می‌کند تا خود را به بودن تبدیل کند، غافل این که برای فرار از هیچ/نبودن و به مرحله بودن رساندن، خود را در دنیای روابط شی‌شدگی عینیت می‌بخشد. (همان، ۲۳۴-۲۳۶)

دوبوار با بهره‌گیری از ادبیات فلسفی و اگزیستانسیالیسم مدعی شد که در سنت غربی، زن به عنوان غیر یا «دیگری» در مقابل «خود» ثابت و مستقل مردانه تعریف می‌شود. اگر مرد مدرن، عنصری فعال، عقلانی و مستقل است، زن موجودی منفعل، احساساتی و وابسته است. منازعه دوبوار نسبت به فلسفه مدرن این بود که معنای زن از بدن او فراتر می‌رود و نباید او را صرفاً در چارچوب

1 'One is not born a woman but becomes one'

۲ از نظر سارتر هستی را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: هستی در خود و هستی برای خود تفکیک هستی به این دو نوع موجب می‌شود تا مناسبات اجتماعی در ذات خود متعارض باشند زیرا هر «هستی برای خود» تنها در صورتی خویشتن را به صورت «فاعل» یا «خود» تثبیت می‌کند که به هستی‌های دیگر به صورت «مفعول» یا «دیگری» بنگرد (تانگ، ۱۳۹۳، ص ۳۱۶)

جسمانیت و محدودیت‌های بدنی فروکاست. سرگشتگی عمیقی که از این روند در خود اصیل اتفاق می‌افتد، خود شخص را در موقعیت اضطراب و گم‌گشتگی فرو می‌برد. این اضطراب یا هراس که از مفاهیم اگزستانسیالیستی است به تعبیر هایدگر صدای وجدان است که تلاش می‌کند تا فرد، خود اصیلش را دریابد. (مک‌کواری، ۱، ۳۳:۱۹۹۴)

تلاش دوبوار این بود تا با تمسک به مفاهیم بنیادین اخلاق اگزستانسیالیستی بتواند زن را از قلمرو بدن و قلمرو درون‌مانایی رها کند و به مرتبه خودآگاهی برساند و هستی درخود را به هستی برای خود تبدیل کند و زن را به مثابه دیگری به شأن آگاهی و خودبودن مفتخر کند. (تانگ، ۱۳۸۷، نک ص ۳۲۳-۳۲۷)

دوبوار در تحلیل‌های خود در تبیین زن به مثابه دیگری از دیدگاه‌های استراوس نیز بهره می‌گیرد. دوبوار به استناد پژوهش‌های استراوس بیان می‌کند که اجتماع همیشه مذکر بوده و قدرت سیاسی پیوسته در کف مردان بوده است. روابط متقابل همواره بین جنس مذکر برقرار بوده است. به این معنا که زنان هیچ‌گاه گروه مجزایی که فی‌نفسه بتواند در برابر گروه‌بندی مردانه طرح شود تشکیل نداده‌اند؛ زن‌ها هیچ‌گاه رابطه مستقیم و مستقلی با مردان نداشته‌اند. از این رو دیگری بودن زن نه در معنای متقابل و رقابت با جنس مذکر بلکه به مثابه ابژگی تحت قیمومت مردان و جزو دارایی‌های مردانه قابل تصور و ترسیم است. (دوبوار، ۱۳۸۲، ج ۱، ۱۲۳-۱۲۴)

دوبوار با استفاده از نظریه لوی استروس و سارتر به این تحلیل می‌رسد که مرد سوپژکتیویته خود را در رابطه با «زن» به عنوان دیگری یا ابژه شکل داد و هویت خود را با ایجاد تصاویری از کسی یا چیزی که او نبود، چرخاند. زنان به جای ساختن خود به صورت موازی، تصاویر مردانه از خود را به عنوان هویت خود پذیرفتند. با این دیدگاه، زنانگی همانطور که بیشتر زنان در آن زندگی می‌کردند هویتی غیراصیل بود که نه به‌طور اجتناب‌ناپذیر، بلکه به‌عنوان یک شرایط طبیعی، بلکه در نتیجه یک انتخاب نادرست تعیین می‌شد. اسمیت با بیان این مطلب به این نتیجه می‌رسد که بینش دوبوار پیامدهای گسترده‌ای برای دانش‌پژوهی آینده به‌ویژه در اشاره به جنبه‌های ارادی طبیعت یا نقش‌های جنسیتی افراد داشت. (اسمیت، بی تا)

تفسیر زن به مثابه دیگری و غیر اصیل بودن هویت او تنها چیزی نبود که از نوشته‌های دوبوار به دست می‌آمد. بلکه دریافت دیگری دوبوار از اگزستانسیالیسم در جنس دوم بر مبنای نقش بیولوژیکی زنان به‌عنوان بازتولیدکننده استوار است. برای اگزستانسیالیست‌ها، زندگی اصیل مستلزم فرار از دنیای ذاتی یا زیست‌شناسی است. دوبوار بر اساس این عقیده بیان می‌کند که هویت زن به عنوان دیگری و از خودبیگانگی بنیادی‌اش به خاطر بدنش است. زنان زندگی غیراصیل / غیرمعتبر دارند تا جایی که فقط با بچه‌دار شدن و بزرگ کردن آنها به دستور طبیعت عمل می‌کنند. حمل جنین، زایمان و عادت ماهانه رویدادهای فیزیکی فرسایشی است که زنان را به بدن‌شان گره می‌زند. (دوبوار، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۶۴۰-۶۴۲) از این رو زنان باید آزادی و اصالت را از طریق اقدامات معنادار و غیرمرتبط با ضرورت بیولوژیکی جستجو کنند. دوبوار تأکید می‌کند که آزادی یا کمال زن زمانی محقق می‌شود که به عنوان هستی «برای خود» تلاش کند، به‌عنوان سوژه‌ای متعالی که آینده خود را به‌وسیله پروژه‌های خلاق خود می‌سازد. (دانون، ۲۰۰۶: ۱۳۹) این ادعا که زنان می‌توانند از سرنوشت بیولوژیکی بگریزند تا زندگی جدای از خانواده را ایجاد کنند، همچنین راه را برای نظریه جنسیت هموار کرد.

همگرایی سه‌گانه مطالعات انسان‌شناسی، روان‌کاوی و رویکردهای فلسفی دوبوار در این دیدگاه در روند ساخت نظری جنسیت تأثیر بسزایی داشتند. در نقشه‌های واقعیت اجتماعی ترسیم شده توسط فروید و لوی استروس، شناخت عمیقی از جایگاه جنسیت در جامعه و تفاوت‌های عمیق بین تجربه اجتماعی مردان و زنان وجود دارد. این خوانش‌ها، فمینیست‌ها را به سمت تحلیل مباحث جنسیت یاری رساند.

بدین ترتیب مفاهیم رون‌کاوی فرویدی و یافته‌های انسان‌شناسان به مثابه حلقه متصله‌ای سایر دیدگاه‌های زنانه‌نگر را تحت تاثیر قرار داد. دیدگاه‌های جامعه‌شناسان کارکردگرا در مورد «نقش و پایگاه» افراد در جامعه نیز گام مهمی را در جهت طبیعت زدایی از مشاغل و موقعیت‌های خاص دو جنس برداشت. گره خوردن نقش و پایگاه اجتماعی زنان و مردان با موقعیت‌های اجتماعی به تدریج موجب شد تا تقسیم کار و سلسله مراتب بین زنان و مردان خصیصه‌ای فرهنگی داده شود. تلاقی این ادبیات با نقدهای فمینیستی از جایگاه زنان نیز بر تفسیرپذیری موقعیت زنان تاکید کرد و فرهنگی و اجتماعی بودن موقعیت زنان در جامعه را برجسته کرد. این روند به گونه‌ای طی شد تا اندیشه برساخت بودن زنانگی در دهه ۱۹۷۰ با اثر آن اوکلی و مفهوم‌پردازی‌های گیل روبین صورت‌بندی مفهومی و اصطلاحی جدیدی به خود بگیرد.

روبین نظام اجتماعی جنسیت را مبتنی بر دخالت‌های انسانی و اجتماعی دانست (روبین، ۱۹۷۵) و اوکلی با تفکیک جنس از جنسیت، ساخت اصطلاحی و برجسته‌سازی برساخت در دل مفهوم جنسیت را از آن خود کرد. (اوکلی، ۱، ۱۹۷۲) اگرچه این مفهوم هم ابداع خود آن اوکلی نبود. اوکلی این واژه را رابرت استولر^۲ روان‌شناسی وام گرفت که با افرادی کار می‌کرد که به لحاظ اندام‌های تناسلی مبهم متولد می‌شدند. استولر این تمایز را در توصیف وضعیت افراد مفید دانست. افرادی که جنس بیولوژیک آنها با دسته‌بندی جنسیتی که در زمان تولد در آن قرار گرفته بود و خود را در آن قرار می‌دادند، متفاوت بود. اوکلی به پیروی از استولر پیشنهاد کرد که جنسیت محصول مستقیم بیولوژیک نیست. (جکسون، ۳، ۱۹۹۸: ۱۳۳) از این رو جنس ناظر به ویژگی‌های جسمی مرد یا زن در نظر گرفته شد و جنسیت معرف باورها یا رفتارهایی است که مرد بودن یا زن بودن را نشان می‌داد (هولمز، ۱۳۸۸: ۲۶؛ جاگر و یانگ، ۴، ۱۹۹۸: ۲۸۹). تمایز مفهوم جنسیت از جنس نقطه عطفی را در جنبش فمینیستی و دیدگاه‌های زنانه‌نگر و مطالعات جنسیت ایجاد کرد. دیدگاه‌های برساخت‌گرایانه اوکلی و روبین، به نقد ذات‌گرایی یاری رساند؛ شیوه تفکری که پدیده‌های اجتماعی مانند جنسیت و سکسوالیته را به گونه‌ای تفسیر کرد که گویی آنها قبل و خارج از گفتمان‌ها، رویه‌ها و ساختارهای اجتماعی و فرهنگی وجود دارند. این مفهوم‌پردازی‌ها موجب شد که مردانگی و زنانگی به‌عنوان متغیرهای تاریخی و فرهنگی در نظر گرفته شوند.

البته باید توجه داشت به‌رغم سیطره مفهومی جنس / جنسیت در ادبیات نظری معاصر، اتفاق نظر واحدی از مفهوم جنسیت در میان همه فمینیست‌ها به ویژه شاخه روان‌کاوی آن وجود ندارد. برخی نظریه‌پردازان روان‌کاو چون میشل، تمایز بین جنس و جنسیت را ناخوشایند دانسته چرا که براهتی قابل تفکیک نیست. او اغلب از اصطلاح سکسوالیته^۵ برای دربرداشتن آنچه دیگر فمینیست‌ها جنسیت می‌نامند استفاده می‌کند. (میشل، ۶، ۱۹۸۲) برخی اصطلاح جنسیت را به این دلیل که مفهوم جنس را تئوری نشده رها می‌کند، ناکافی می‌دانند (ویتینگ، ۷، ۱۹۹۲)، در حالی که برخی دیگر از مفهوم جنسیت استفاده می‌کنند و مفهوم جنس را به پرسش می‌گیرند. (دلفی، ۸، ۱۹۸۴؛ باتلر، ۹، ۱۹۹۳، ۱۹۹۰)

1 Oakley
2 Robert Stoller
3 Jackson
4 Jaggar and Young
5 sexuality
6 Mitchell
7 Wittig
8 Delphy
9 Butler

دیدگاه‌های برساختی و گفتمانی پیرامون جنسیت به‌رغم اختلاف‌نظرهای جدی در تفکیک مفهوم جنس و جنسیت، با نظریه‌های پس‌ساختارگرایانه و زبان‌شناختی پست‌مدرن گره خورد و به سبک تازه‌ای از مفهوم‌پردازی مجال ظهور داد.

ایریگاری فیلسوفِ روان‌کاو پست‌مدرن نیز با دوری‌گزینی از واژه جنسیت، تفاوت‌های جنسیتی زن و مرد را در ادبیات روان‌کاو لاکان و تفسیرهای فلسفی دوبوار پی می‌گیرد. ایریگاری تعریف دوبوار از «دیگر بودن» را می‌گیرد و آن را وارونه می‌سازد. به این ترتیب، زن هنوز «دیگری» است اما به جای تلاش دوبوار که در پی فراروی از دیگری بودن است، ایریگاری مزیت‌هایی برای آن بر می‌شمارد.

برای ساخت‌شکنان زنانه‌نگر چون ایریگاری نقد ساختارهای مسلط تمامیت‌خواهی مانند زبان و دانش و تمجید آنها از دیگر بودن است که ذهن دوبوار را در جنس دوم به خود مشغول کرده بود. فمینیست‌های پست‌مدرن می‌کوشند نظم مسلط به ویژه وجوه مردسالارانه آن را به نقد بکشند و به مقوله تفاوت‌های زنانه ارزش بخشند. (تانگ، ۱۳۸۷: ۳۵۵-۳۵۹)

بازپس‌گیری جایگاه دیگری‌ناشناخته در ادبیات ایریگاری مستلزم انقلاب در اندیشه و اخلاق است. کاری که با بازتفسیر در رابطه سوژه با گفتمان، کیهان و جهان بایست اتفاق بیفتد. هر موضوعی حتا اگر به ظاهر فراگیر و یا خنثی باشد از نظر ایریگاری در ادبیات و فرم مردانه تولید شده است. به واقع مردان همواره موضوع گفتمان بوده‌اند؛ چه در سیاست، اخلاق، نظریه‌ها و یا حتا جنسیت خدا. (ایریگاری، ۱، ۷-۶: ۱۹۹۳) از این رو وضعیت دیگر بودن به زنان امکان می‌دهد که از منظری بیرونی به نقد هنجارها و ارزش‌ها و رفتارهایی بپردازند که فرهنگ مردسالاری درصدد تحمیل آن بر همگان است. از این رو دیگر بودن با همهٔ ستم و تحقیری که تداعی می‌کند وضعیتی ستم‌بار و حقیر نیست بلکه حالتی از هستی و اندیشه و گفتار است که راه را برای بی‌بردگی، تکثر، تنوع و تفاوت باز می‌کند. (تانگ، ۱۳۸۷: ۳۴۸)

ایریگاری با برجسته کردن دوگانگی‌های سنتی مانند درون/ بیرون، فرم/ محتوا، موضوع/ ابژه و خود/ دیگری نشان می‌دهد که چگونه درک نکردن چنین تجربیاتی به کورجنسی در نظریه کلاسیک و معاصر منجر شده است. در حالی که توجه تفاوت‌های جنسیتی، عمیقاً به خلق نظریه‌های جدید در نظریه‌های جنسیت منجر می‌شود.

به باور ایریگاری، مردان همواره زنان را از بیرون و از درون به بیرون بازآفرینی کرده‌اند. مرد خود را یک عامل بیرونی می‌داند که با قرار دادن فعالانه خود در بیرون، بدن زن را برای خود تجسم و بازسازی می‌کند. (ایریگاری، همان، ۵۱) ایریگاری در توصیف زن و مرد به مثابه درون و بیرون گاه از تفاوت‌های اندام تناسلی به طور مستقیم بهره می‌گیرد و گاه ادبیات او قالب نمادین و استعاره‌ی پیدا می‌کند. (همان، ۹۴، ۱۰۵) اما با هر قالب زبانی جای تردیدی برای ایریگاری نیست که به خلاف مردان، زنان هرگز «جهان» و «بدن» خود را تولید نکرده‌اند. (همان، ۱۰۹)

از دیدگاه ایریگاری بازتعریف مفهوم جنسیت و نظریه‌ورزی‌های جدید در این حوزه نیازمند عبور از نظریه‌های کلاسیک اندیشه فلسفی است. ایریگاری با نگاهی به روش‌هایی که فکر و زبان - در فلسفه، علم و روانکاوی - جنسیت‌زده می‌شوند، به مسئله تفاوت جنسی نزدیک می‌شود. سکسوالیته/ جنسیت در نظرگاه ایریگاری عمیقاً با طبیعت و روح زنانه پیوند دارد و به‌رغم دوبوار بر وجوه مثبت تمایزات زیست‌شناختی در تکوین مفهوم سکسوالیته پای می‌فشارد.

نتیجه‌گیری

این پژوهش به دنبال کشف نخستین ظهورات تاریخی مفهوم اجتماعی جنسیت است. پژوهش با پیگیری این مطلب در ادامه به این پرسش پرداخت که چگونه این ایده امکان ظهور یافته است؟

مطالعات نشان می‌دهد ریشه شکل‌گیری یا نقطه آغازین تکون مفهوم جنسیت به مثابه یک ساخت اجتماعی در آرای فرویدی و در مفاهیم عقده اودیپ و مفهوم ناخودآگاه او قابل ردیابی است. اگرچه استعاره عقده اودیپ در نظریه فرویدی برخاسته از ویژگی‌های زیست‌شناختی و روند بلوغ جنسی پسر و دختر است که رفتارهای زنانگی و مردانگی را شکل می‌دهد اما از آن رو که تصورات زیست‌شناختی کودکان با درک هویت‌های والدین وابسته است، به یکی از پایه‌های نظری جنسیت در خوانش نوفرویدی‌ها بدل شد و روند رشد بلوغ جنسی سویه‌های نمادین و اجتماعی به خود گرفت.

مفاهیم فرویدی با تضارب آرا در دیدگاه‌های انسان‌شناسان مورد استفاده قرار گرفت و نظام اجتماعی جنسیت در جوامع بر مبنای این اصطلاحات تحلیل شد. انسان‌شناسان بر ارزش روان‌کاوی برای بررسی مرز میان امر زیست‌شناختی و امر اجتماعی که در خانواده بروز می‌کند تاکید داشتند. مفهوم ناخودآگاه در نگاه نظریه‌پردازان انسان‌شناس در پس تمام خویشاوندی‌ها و روابط اجتماعی قرار دارد که موقعیت‌های اجتماعی مردم را تعیین و روابطشان را تنظیم می‌کند بدون این که از آن باخبر باشند. به عبارتی در نظام‌های خویشاوندی دادو ستد افراد واقعی در قالب ازدواج نیست بلکه فرایند تبادل نمادین است که ریشه در ناخودآگاه انسان‌ها دارد.

مفاهیم «ناخودآگاه» و «عقده اودیپ» در تحلیل انسان‌شناسان از نظام اجتماعی جنسیت و نیز در روند شکل‌گیری مفهوم جنسیت تاثیر بسزایی داشته است به گونه‌ای که می‌توان مدعی شد دیدگاه‌های فروید و لوی استروس سهم عمده‌ای در روند برساختگی جنسیت داشته و موجب شد تا فمینیست‌ها با استفاده از این مفاهیم و بازخوانی آن، این اندیشه را که نابرابری‌های جنسی واقعیتی طبیعی و غیرقابل تغییر است از اعتبار بیندازد. الگوی ساختار خویشاوندی در دیدگاه استروس و اصطلاح مبادله زنان به خوبی در ادبیات فمینیستی قبل و بعد از اوکلی نقش مهمی ایفا می‌کند.

رویکردهای فلسفی دوبوار نیز اگر چه در سنت نظری هایدگری فهم می‌شود اما تاثیرپذیری از انسان‌شناسی در شکل‌گیری دیدگاه دوبوار نقش مهمی ایفا می‌کند. از نظر دوبوار ساختار خویشاوندی در جوامع به نامتوازن بودن قدرت سیاسی و اجتماعی میان زن و مرد دامن زده و موجب شده تا زن به مثابه ابژه و همواره دیگری، تحت قیمومت و دارایی‌های مردانه قابل تصور باشد. «دیگری» که در نتیجه گفتمان‌های فرهنگی مذکر محور به حاشیه رانده شده است.

برایند این نظریه‌ها در یک بازه زمانی هفتاد ساله زمینه‌ساز تمایزات مفهومی در آرای آن اوکلی و تفکیک مفهوم جنس از جنسیت می‌شود. همچنین مفاهیم نقش و پایگاه پارسونزی نیز بر این بستر نظری بار می‌شود و نقش‌های جنسیتی و وابستگی آن به موقعیت‌های اجتماعی دو جنس را برجسته می‌سازد.

نکته قابل تامل در یافته‌های این پژوهش این است که؛ نه تنها بستر آغازین شکل‌گیری مباحث جنسیت، بلکه امتداد سیر تکوین مفاهیم جنسیت با ادبیات روان‌کاوی درهم تنیده است. لاکان به مثابه فیلسوفی پست‌مدرن با بهره‌گیری از ادبیات فرویدی و استروس دیدگاه‌های تازه‌تری در بحث جنسیت خلق کرد. روان‌کاوی لاکانی با برقراری پیوند میان سوژکتیویته با ناخودآگاه و زبان و نیز با تلقی تفاوت جنسی به عنوان چیزی که در سطح ناخودآگاه ساخته می‌شود نظم نمادین جنسیتی را ریشه در نظام نشانه‌شناختی فرهنگ و زبان دانست. از این رو روند جامعه‌پذیری جنسیتی افراد یک جامعه ریشه در نظم نمادین جامعه دارد که از طریق زبان در ضمیر ناخودآگاه حک شده است.

ایریگاری فمینیستِ روان‌کاوِ پست‌مدرن با نقد اندیشه‌های سنتی روان‌کاو و فلسفه، پاسخ‌های جدیدتری به تفاوت‌های جنسیتی دارد و ساخت‌شکنی در دوگانه‌های زبانی مذکر‌محور را راهی برای بازآفرینی مفاهیم زنانه می‌داند. وجود نظریه‌های روان‌کاوی در دو سویه پیوستار صدساله اخیر جنسیت نشان می‌دهد نظریه‌پردازی پیرامون جنسیت پرونده‌ای پایان‌باز است و آینده جنسیت همچنان که در آغازین شکل‌گیری با ادبیات روان‌کاوی خلق شده در ادامه نیز با مفاهیم روان‌کاوی در بستر پسا‌ساختارگرایانه و نظریه‌های زبان‌شناختی به سلطه‌نظروزی خود ادامه می‌دهد و به پرسش‌های دیگری در این مجال امکان بروز می‌دهد. از جمله این که اگر زنانگی و مردانگی واقعی‌تری یکسره گفتمانی است، چرا روان‌کاوی متکی بر تفاوت جنسیتی ادبیات غالب و رویکرد نظریه‌پردازی را میان فمینیست‌ها ایجاد کرده است؟

منابع

- Butler, J. (1990). *Gender Trouble: Feminism and the Subversion of Identity*, New York: Routledge.
- Butler, J. (1993). *Bodies that Matter*. New York: Routledge.
- Connell, R. W. (1987). *Gender and Power: Society, the Person and Sexual Politics*, Polity Press, Year.
- De Beauvoir, S. (2007). *The Second Sex*, (translator Q. Sanavi). Tehran: Tous Publication. (in Persian)
- Donovan, J. (2000). *Feminist Theory: The Intellectual Traditions*, Bloomsbury Academic.
- Elliott, A.; Bryan, T. (2013). *Profiles in contemporary social theory*, (Translator F. Ershad). Tehran: Jame'e Shenasan Publication. (in Persian).
- Ezazi, Sh. (2013). *Feminism and thoughts*, Tehran: RowShangaran and women's studies Publication. (in Persian)
- Freud, Z. (2021). *Psychoanalytic theory*, (H. Peyandeh translator). Tehran: Morwaried Publication. (in Persian)
- Heidegger, M. (1996) *Being and Time*. (translated by Joan Stambaugh) Albany: University on New York Press.
- Holmes, M. (2008). *Gender and everyday life*, (Translator M. Labibi), Tehran: Afkar Publication. (in Persian)
- Homer, S. (2021). *Jacques Lacan*. (M. Jafari and S. M. Tahai translator). Tehran: Ghoghnoos Publication. (in Persian)
- Irigaray, L. (1993). *An Ethics of Sexual difference*, Carolyn Burke and Gillian C. Gill, Cornell University Press, New York.
- Jackson, S. (1998). *Contemporary Feminist Theories*. Edinburgh University Press.
- MacQuarrie, J. (1994). Heidegger and Christianity, Continuum.
- Malinowski, B. (2008). *sex and repression in savage society*, (M. Salasi, translator). Tehran: Saless Publication. (in Persian)
- Mead, M. (2019). *Coming of age in Samoa : a psychological study of primitive youth for western civilisation*, (M. Talebi, translator). Tehran: Pileh Publication.
- Michel, A. (1997). *Struggle with sexual discrimination*, (M. Puyandeh, translator). Tehran: Negah Publication. (in Persian)
- Mill, J. S. (2000). *On liberty with the subjection of woman*, (A. Tabatabai translator). Tehran: Hermes Publication. (in Persian)
- Mitchell, J. (1988). 'Introduction I', in J. Mitchell and J. Rose (eds) *Feminine Sexuality: Jacques Lacan and the Ecole Freudienne*, London: Macmillan.
- Oakley, Anne, (1972) *Sex, Gender and Society*, London :Temple Smith.
- Pilcher, J. Whelehan, I. (2004). *50 Key Concepts in Gender Studies*. India: Sage
- Ramadani, R. and Musa Al-Reza, Gh. (2015). *An Introduction to Levi Strauss Structuralism*, Tehran: Jihad Daneshgahi Publication. (in Persian)
- Ritzer, G. (1998). *contemporary Sociological theory*, (M. Solasi, translator). Tehran: Entesharaat Elmi Publication. (in Persian)
- Ritzer, G. ; Douglas J. g. (2011), *Theory of Modern Sociology*, (Kh. Mirzaei and A. Lotfizadeh translator). Tehran: Jame'e Shenasan Publication. (in Persian)

Rubin, G. (1975). *The Traffic in Women: Notes on the "Political Economy" of Sex*. New York and London: Monthly review press,

Scott, J. W (1986) *Gender: A Useful Category of Historical Analysis*, The American Historical Review, Vol. 91, No. 5. pp. 1053-1075.

Smith, Bonnie, Gender Theory in:

Tong, R. (2014). *feminist thought a comprehensive introduction*. (Translated by M. Najm-Eraghi). Tehran: Ney Publication. (in Persian)

Wittig, M. (1992) *The Straight Mind and Other Essays*, Hemel Hempstead: Harvester Wheatsheaf.

<https://www.encyclopedia.com/international/encyclopedias-almanacs-transcripts-and-maps/gender-theory>